

ناتور رحمانی

08-11-17

آنسوی شب

هر از گاهی از آن سالها یاد مان می آید ، سالهای که ما آنجا زنده بگور بودیم ، زندان را میگویم ، در آن وحشتسرای جان گداز نامزدهای زیادی را برای مرگ یا بهتر بگویم جاویدانه شدن دیده ایم ، کسانی را که مرگ فزیکیشانرا به سخریه گرفته بودند ، آنها را دیده ایم که قبل از رفتن به مراسم تیرباران ، باصلابت و استوار بپا شده اند ، خندیده اند ، و چه مستانه خندیده اند ، چه جاتانه شهامت شانرا نشان داده اند .

میخواهیم از آن زنده نام یاد آوری نماییم ، آنکو پیش از سوراخ سوراخ شدن سینه همیشه عاشقش با مرمی های سربیی فریاد زده بود : **« تویی که پشت تو میلرزد از تصور مرگ - منم که زندگی دیگرست اعدا مم »**

از آن سالار مبارزه برای آزادی خیرداریم ، که نپذیرفت با پیوستن به اصطلاح به جبهه نام نهاد دولت مزدور و ایفای نقش مرده سیاسی در درامه ترفند و تزویر دست نشانندگان کرملین بی خاصیت گردد ، او محکوم بمرگ گردید ، زیرا به (نا نجیب) ترین جلا د وقت گفته بود : **« مرگ بمراتب شریفانه تر است نسبت به همدست شدن با وطنفروشان مردم ستیز »**

میخواهیم از آن مبارزه نستوه و انوشه نیک نام یاد نماییم ، که تا آخرین لحظه زندگی پُربارا ش چون کاج بلند بالا پُرغرور استاد ، آنکو هنگام تیرباران فریاد زده بود : **« هر قطره خون من فدای برهنگان و گرسنگان سرزمینم افغانستان ، فدای آزادی »**

آن کوه بلند ، آن سرباز دیگر وطن یاد مان می آید که عاشقانه تر از همه در موقع اعدام اش خطاب به پاسبان های مجبور گفته بود : **« مبارزه و تلاش ما تا پای جان نه از جهت چوکی و مقام است ، ما بخاطر رهایی شما از جنگال انواع ستم دست به پیکار زده ایم ، زیرا شما انسانید و باید مثل انسان آزاد و آرام زندگی نمایید ، بدور از وحشت گرسنگی ، بی سواد ، مرض ، فقر ، ظلم و تحقیر »** و دهها نمونه ای پُراز مباحث دیگری ازین سربداران دیده ایم .

یادمان می آید ، وقتی در آنجا زنده بگور بودیم ، می دیدیم که بیشترین حکم های ازین قبیل توسط محاکم قلابی ، خودکامه ، غیرقانونی و غیرا انسانی در غیاب محکومین بمرگ صادر میگردید ، زیرا آن وجدان فروخته های خایف بنام قاضی و مفتی جسارت رویاروی شدن با مبارزان جان بکف را نداشتند ، همینکه این فرمان به زندان میرسید ، در تاریکترین لحظه های شب ، کارگزارها ، دستیار آدمکش های رژیم ، برده های دستگاه ستم ، درب هراتاق را باز میکردند تا عقاب زخمی را به قربانگاه ببرند ، آنها با ایجاد وحشت کذایی فریاد میزدند : تو ! بیا به اداره سیاسی کار استی ... همزنجیرها در آن لحظه تصورات متفاوت ازین پیش آمد پیدا میکردند ، و آهسته آهسته به همدیگر میگفتند : او را جزایی به کدام سلول دیگر بردند ، برای تحقیق و شکنجه کردن ، شاید هم برای روبرو کردن با کسی ، یا او را برای تیرباران بردند ، تا دیگران در موردش به فیصله ای برسند او میرفت بسوی سرنوشت ، میرفت به آنسوی شب سیه ، میرفت تا جاویدانه گردد و افتخارتاریخ مبارزه برای آزادی

او میرفت ، مگر پژواک آوازش در دالان های زندان و زیررواق هر سلول مدتها می ماند و بگوش هر زندانی جانباز وطن آژیر میکشید : **« ما رفتیم تا راه ای را بسوی آزادی و روشنایی**

باز نماییم ، ما برای کوبیدن این راه ارمغان از خون و جان خود میگذاریم تا شما در فضای آزادی آزاد نفس بکشید و انسانواره زندگی نمایید ، بدور از توهین و تحقیر ، زندان و زنجیر ، زندگی نمایید بگونه ای که حق شماست ، راحت و مغرور ، زیبا ، دوست داشتنی و مسرور ، ما رفتیم فنا گردیم تا زنده شما باشید .

و میخواهند : زندگی آخر سر آید بندگی در کار نیست --- بندگی گر شرط باشد زندگی در کار نیست

با حقارت گر ببارد بر سرت باران دُر --- آسمان را گو برو بارندگی در کار نیست

وما از آن خانه وحشت ، از آن گور آرزوها برون آمدیم ، از آن زندان که ذهن مان را از ستم و درد بار نمود ، و بی گمان چشمان مانرا بی رحم ساخته است ، ما حق داریم بر ستمکاران ، قاتلان ، مردم و دشمنان آزادی و وطن بانفرت تلخ و با حقارت نگاه کنیم ، ما با سختی های زیاد زندگی کرده ایم ، هرشیار و خط صورت مان نشان از درد ، اشک و خون بی گناهان دارد ، نشان از آنهای که برای برپادی شان درد کشیده و گریسته ایم .

ما بازتاب ترس و تردید توده های درگیر ستم هستیم ، اندوه بزرگ مرگ عزیزان بردوش ماست ، و ما چنین ایم ، تندباد افکار ناسالم تبه کاران ما را چنین ساخته است ، بدبین به جفا ، خشمگین از ظلم ، آشتی ناپزیر با دشمن ، پرخاشگر با بیداد استعمارگران

در سلسله فرمانروایی وطن دشمنان رنگارنگ ، ما دست های را دیده ایم برون شده از آستین جفا ، که با داس اندیشه خطا و تعصب تازی وحش ، چوچه های را که از ساقه های گندم بالا تر نبوده اند درو کرده اند ، ما دیده ایم چگونه آن تبه کاران با بغض و عداوت سینه های خشکیده و بی شیر زنان را بریده اند ، ما ناظر استخوان های شکسته و جمجمه های سوراخ سوراخ بوده ایم که از گورهای دسته جمعی پیدا شده اند ، ما مشاهده کنندگان برپادی ناموس و عفت کودکان و دوشیزگان نابالغ بوده ایم که چگونه هیولای شهوت و بردگان هوس ، دیوانه های وابسته به قدرت آن شگوفه های نورس را پرپر کرده اند ، ما یورش دیوی گرسنگی و سرما را دیده ایم که چطور با دم مرگبارش شهروده را به ماتم نشانده است ، ما بیگانه های کمر بسته به قتل مردم را با واسکت های مملو از مواد منفجره شانرا دیده ایم ، که با انتحار وجود بی ارزش خویش فاجعه ببار آورده عالمی از خون ، اشک ، ماتم و تباهی بجا گذاشته اند .

میدانید چشمان مان پراز دود هرریشه سوخته و خاکستر هرخانه ای آتش گرفته است ، پس این همه صبر چرا؟!

ما نمیتوانیم صبرایوب ، شکیبایی یعقوب ، تحمل یونس و برده باری عیسا را داشته باشیم ، ما نه فرشته هستیم نه پیامبر ، ما یک مشت انسانهای استیم گیرمانده به انواع ستم بدست تبه کارترین آدمهای بی وجدان ، ما میدانیم که کی ها حیات مانرا تلخ و نان مانرا به اشک و خون ترنموده است ، مگر باز هم صبورانه هرازگاهی به حجم دریاها اشک میریزیم ، ما هر روز شمع هارا روشن نموده مزار عزیزان خودرا چراغانی میکنیم ، یا برشاخه های خشک درخت های تیرباران شده بند مراد بسته مینماییم ، نمیدانم چرا ما درقبال این همه بدبختی و ظلم درین جهنم ساخته دست اهرمانان به انتظار اجر و رفتن به بهشت موعود خدا استیم ، چرا ، چرا؟!

چرا ما گرسنگی و بیداد را تحمل میکنیم ، انواع بی عدالتی ها را مشاهده مینماییم ، تجاوزات جنسی را بردخترهای خردسال می بینیم ، پسرهای کوچک را می بینیم که با شکم های گرسنه و پاهای برهنه درکوچه های انبار شده ازکثافات گدایی میکنند ، قافله اشک دیدگان مادرهای رنجور و پدرهای شکسته قامت را می بینیم ، ستم و اهانت را باتمام ابعاد آن مشاهده میکنیم و صبورانه آه میکشیم ، چرا ؟

کاش سیل و زلزله می شدیم وکاخ ستمکاران را از بیخ وبن برمی کنسیم ، کاش میشد سرظالم و بال ستم را می شکستندیم ، کاش جسارت میداشتیم تا حق خودرا بدون گریه وزاری از غاصب ها بقاپیم ، کاش بدون گدایی و دریوزگی ، بدون سرکشیدن زهرتلخ صبر و انتظار روز موعود به مراد رسیده و راحت زندگی می کردیم

این تبه کاران روح مارا خرد کرده اند ، روح ما عزا دار است ، اما به دلجویی ضرورت ندارد ، جنایتکاران با دستگاه های قضایی ، مذهبی و پولیسی شان میخواهند روح ما را به زنجیر کشیده زندانی نمایند ، آنها عدالت را روبروی ما استاده میکنند ، درحالیکه عدالت باید دوشادوش و همگام با ما حرکت نماید ، متأسفانه درجای که ما استاده استیم عدالت درست همانند عداوت مقابل ما استاده است تا انسانیت و راستی را زیر ساطور بی انصافی و حق کشی توتته توتته نماید ، آن خاین ها چنین میخواهند ، مگر غیرازین است ؟

ما می بینیم شیادی نشسته برمسند انصاف را ، که در ترا زوی سازش و مقابل چشمان بسته تندیس عدالت بی ایمانی اش را میزان مینماید ، او با فرمان ابلیس خدای خود ، نوجوانی را بجرم کاپی نمودن چند ورق پاره ای مبنی بر روایت ستم بالای زن ، مادر ، دختر و خواهر به تناسب سن و سالش بیست سال زندانی میسازد .

درهمانجا ودر همان دستگاه سازش و ستم همان داور شیاد نژاد پاور و فراموش کرده خدا (ریس اکسا) قصاب وقاتل هزارها هزار خوبترین فرزندان افغان را با وجود تمام اسناد انکار ناپذیر و شهادت شهود متضرر نزده سال حبس مینماید ، و ما دیده ایم به هزارها بی عدالتی ازین دست را در درازنای سی سال ، دیده ایم که چه خوش شرافت را به زنجیر کشیده ، یا بدار زده اند ، وبی شرفی را بر مسند والا کشیده ، قهرمان گفته و نشان آزادی بخشیده اند ... و ما همانگونه صبورانه تماشاگر بوده ایم و در آرامش لحظه ها به همان جلیپاره های نگبت عمر چسپیده ایم ، ما نمی توانیم منتظر معجزه ای از آسمان باشیم ، ما نمی خواهیم سنگ شویم ، سنگ سیاه ، سنگ صبور ، سرد وساکت و وامانده تا ابدیت .

ما میتوانیم گهی به آن کوتاهترین لحظه سرنوشت ساز فکرکرده قضاوت نماییم ، به آن لحظه که دونگاه و دوطرزدید به همدیگر خیره میشوند ، یک نگاه های شرارت بار فارغ از سیطره شرافت و وجدان جلاد ، دو دیگر نگاه های شعله ور از غرور نجابت ، بازتاب دهنده شریف ترین وجدان بشری ، مبارز راه آزادی ، به آن لحظه فشار انگشتی برماشه تفنگ و اصابت گلوله ای برسینه تپنده از عشق ، به آن لحظه کشیدن ریسمان دار و آونگ شدن گردن فرازی از آن بالا ، ما میتوانیم به خاطر بسپاریم لحظه های را که سرنوشت ها رقم میخورد ، یکی داغ ننگ برجبین مُرده مُرده زندگی میکند ، و آندیگری با مرگ خویش زندگی را حرمت بخشیده جاویدانه میگردد و دوام نامش برچریده عالم ثبت میشود و صدایش از فراسوی تاریخ بگوش جهان میرسد .

او نمیرد بمرگ ، مرگ از او نام جوست
نام چو جاوید شد ، مُردنش آسان کجاست

ای ستمکاران !

برندگان استعمار و استبداد ، دلالتان تریاک و تفنگ ، برای خاموش ساختن صدای حقیقت و به زنجیرکشیدن روح آزادی کوشش ننمایید ، تجاوز و ستم همیشه گامی است به عقب که روح آزادی را میزارد ، آنهای که بخاطر منفعت خود یا بادارخویش ابراز عقیده نموده و جنگ هارا سازمان میدهند وجدان شانرا در رنگ خون ، درشوری اشک می شویند وزیرخاکستر شهرهای سوخته پنهان مینمایند ، آنها باید بدانند که این کار مصیبت عظیمی است برای انسانیت و جامعه انسانی ، آنها باید بدانند که فریاد آزادیخواهی هرگز و درهیچ گوشه جهان خاموش نمی گردد ، ودرفش مبارزه را نسل دیگری از جانبازان ، فرزندان آنها که درراه آزادی فنا گردیده اند به اهتزاز درخواهند آورد ، آن مشعلداران با غلبه برظلمت و تاریکی ، بیداد و ستم به پیشواز سپیده آزادی خواهند رفت

ما میدانیم که انسانی ترین تمنا داشتن عشق برای آزادی و حقیقت است ، که با مبارزه و جنبش حاصل میشود و ما به آرزو وجستجوی آن جنبش ، آن عصیان ، آن پرخاش وشورش ، آن نوای آتشین ، آن نعره های زهره شکن و حقجو آنطرف شب را میکاویم ، ما به آنسوی شب میرویم تا به عدالت ، نور ، سپیده و نسیم آزادی برسیم ، دیگر بس است خودرا درسکوت قبرستانها جستجوکردن و به دنبال کاروان تابوت های سیاه نرم نرم و بی صدا گریه کردن ، ما اگر میتوانیم بنیم باید دقیق شویم ، اگر میتوانیم دقیق شویم باید تدبیر نماییم ، آنگاه برای تعیین سرنوشت توده های تحت ستم اقدام نماییم ، طرح و تدبیر با قلم یا با قدم تا لحظه رهایی و عدالت اجتماعی

بیدادگران باید بدانند و بخاطر بسپارند که هیچ ظالمی فرما نروای ابدی نبوده ، و هیچ دولتی با پایه های دروغ و خیانت و با زور سرنیزه ماندگار نخواهد بود .

نقل قول ها از سالاران مبارزه ، سربداران همیشه زنده یاد « دا وود سرمد » «

بشیربهن «

« مجید کلکاتی « « استاد مسجدی هدایت « و دیگر عاشقان میهن